

نویسنده: ایجاز احمد

برگردان و کوتاه شده: ف.م. هاشمی

ملاحظات پیرامون سیستم‌کاستی و طبقاتی در هند

در ارتباط با رشد سرمایه‌داری در هند و مناسبات طبقاتی، قومی و فرقه‌ای در این کشور، این ملاحظات قابل توجه است:

۱. سرمایه‌داری، همیشه پویا، انعطاف‌پذیر و مبتکر بوده است. برای پی بردن به این مساله، فقط مراجعه به «مانیفست حزب کمونیست» اثر جاودانه‌ی «مارکس» کافی به نظر می‌رسد، اما زمانی که مارکس سرگرم نوشتن کتاب «کاپیتال» بود، متوجه شکل مشخص بیگانگی در سرمایه‌داری (Capitalist alienation) شد که همان عنصر اصلی در باورهای کاذب جامعه (که ویژه‌ی این شیوه‌ی تولید می‌باشد) است. مارکس بر این پدیده نام «بتوارگی کالایی» (Fetishism Commodity) نهاد. خلاصه این‌که جهانی‌شدن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، به جهانی‌شدن فرهنگ و آگاهی بشری می‌انجامد. این روند، خود جهانشمولی «بتوارگی کالایی» را به دنبال دارد.

فرآیند جهانشمولی سرمایه‌داری، با وجود تمامی تفاوت‌ها و تمایزهای مذهبی، زبانی، نژادی، اجتماعی، ملی و میان‌انباء بشر، همچنان ادامه پیدا می‌کند. حفظ و بهره‌برداری از تفاوت‌های منطقه‌ای، عنصری حیاتی برای بازار سرمایه‌داری است که مشابهت‌های نظام کالایی را در ورای تفاوت‌های روبنایی پنهان می‌سازد، تفاوت‌هایی که بدون آن‌ها، توهم «انتخاب آزاد» رنگ می‌بازد. در جهانی که بشر به سوی محو امتیازات و برتری‌طلبی‌های قومی و نژادی گام برمی‌دارد، سرمایه‌داری در پی تقویت و یا حتا «کشف» موارد جدیدی از این تفاوت‌هاست تا توهم «رقابت» و «انتخاب آزاد» را همچنان زنده نگاه دارد. بنابراین، سرمایه‌داری در عرصه‌ی تولید و فرهنگ، هم متحد می‌کند و هم جدایی می‌افکند. فراوانی الگوهای مصرف و تعدد ایدئولوژی‌های معتبر، ناقص اصل همگونی شکل نظام کالایی در جهان نیست.

۲. گذشته‌ی هر جامعه (خواه جامعه هند باشد یا هر جامعه‌ی دیگر)، یک موضوع بسیار پیچیده است که باید در تحلیل زمان حال و برنامه‌ریزی برای آینده، مورد توجه جدی قرار گیرد. مثلاً این‌که بگوییم سیاست سکولاریزم در ایالات متحده با قدرت تمام از جدایی دین از سیاست دفاع می‌کند و یا این که مدیریت قانونمند در این کشور، سابقه‌ی تاریخی طولانی‌تری از هر نقطه‌ی دیگر در جهان دارد، نافی این حقیقت نیست که آمریکا، کشور عمده‌ی امپریالیستی جهان است و در زندگی داخلی

خویش نیز از تعصبات مذهبی و نژادی رنج می‌برد. به همین ترتیب، سخن گفتن از سنت‌های انسانی و جهانی در تاریخ هند و یا برشمردن برخی از تمایزهای فرهنگی و مذهبی در این کشور، به مثابه‌ی منبع بالقوه مبارزه با تمایلات بورژوازی و فاشیستی در هند امروز، نباید موجب چشم‌پوشی از این حقیقت شود که تقسیم جامعه‌ی هند به کاست‌های مختلف، به لحاظ تاریخی، انعکاسی از مناسبات تولید و قدرت در جامعه‌ی این کشور است. تاکنون، آثار فراوانی درباره‌ی بیم‌ها و امیدهای تاریخی جامعه‌ی هند منتشر شده است. نگارنده نیز چند اثر عمده درباره فاشیسم فرهنگی - مذهبی و ناسیونالیسم طبقات برتر در هند، به چاپ رسانیده است. به نظر نگارنده، «تنوع فرهنگی» که این چنین در محافل روشنفکری و دانشگاهی آمریکای شمالی باب روز شده و مورد تأکید قرار گرفته است، یک کشف جدید و «پست‌مدرنیستی» نیست، بلکه یک واقعیت بدیهی در جامعه‌هایی چون هند محسوب می‌شود که تاریخی کهن داشته و از تنوع گسترده‌ی جغرافیایی، دموگرافیک، زبانی، اعتقادی و سنت‌های رنگارنگ فرهنگی و هنرنا برخوردار است. ممکن است این‌طور تصور شود که موارد فوق از تنوع اجتماعی و اعتقادی در هند، ساختاری سلسله‌مراتبی دارد، حال آن‌که دیگر موارد، فاقد چنین ویژگی است. احتمال دارد که تجربه‌ی زبانی و سنت‌های ادبی مردم هند متفاوت باشد، اما این تفاوت، ساختار سلسله‌مراتبی ندارد زیرا برای نمونه اردو زبان‌ها و تامیل زبان‌ها، هیچ‌گونه مناسبات قدرت با یک‌دیگر ندارند. درحالی‌که هندوها، تلاش می‌کنند، سلطه‌ی بلامنازع خود را بر اقوام دیگر تحمیل نمایند.

اما، برخی جنبه‌های دیگر از این تنوع قومی، دارای اهمیت سیاسی بیش‌تری است. هندوها، با اتکاء به اکثریت مطلق خویش، سعی می‌کنند اعتقادهای خویش را که دارای رگه‌های قدرتمند فاشیستی است بر سراسر کشور حاکم کنند. هندوها، ایدئولوژی «هندوئیسم متحدالشکل» را تبلیغ می‌کنند. این ایدئولوژی که ماهیتاً برهمنی است، بر اساس «کیش رام» استوار است و هرگونه تنوع اعتقاد و ایمان را در میان افرادی که به آن‌ها «هندو» اطلاق می‌شود، منکر است. پایگاه این جنبش که احیاگر تعصب مذهبی و قومی است، مناطق شمالی هند است که در واقع خاستگاه اولیه‌ی برهمنیسم است. ممکن است در این شرایط چنین نتیجه گرفت که مثلاً «رام» در بنگال فاقد قدرت است و یا این‌که تاریخ ایالت «تامیل نادو» مالا مال از جنبش‌های موفقیت‌آمیز ضد برهمنی است. اما، با این ادعا، نمی‌توان به دفاع از هندوئیسم پرداخت، زیرا هندوئیسم نیز مانند هر پدیده اجتماعی و تاریخی دیگر، ماهیتاً متناقض است و لذا باید این پدیده را در کلیت آن، یعنی با تمامی تناقضات آن، مورد بررسی قرار داد.

۳. آیا بورژوازی هند «دلال صفت» است؟ پیش از انقلاب چین، اصطلاح «کمپرادور» معنای خاصی داشت که امروز فاقد آن است. هند امروز، از لندن اداره نمی‌شود، بلکه بر مبنای قانون اساسی مصوب مردم این کشور پس از استقلال اداره می‌گردد. ارتش هند که یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های

دنیاست، به وسیله‌ی افسرانی هدایت می‌شود که از میان فرزندان نخبه کشور دست‌چین می‌شوند.

۴. مسالهی «حاکمیت» نیز یکی از مسایل مورد‌منازعه در سال‌های اخیر است. منطق کاپیتالیسم این است که سرمایه‌ی ضعیف، باید تابع سرمایه‌ی «قوی» تر باشد و موضع پست‌تری را اشغال کند. این اصل که در شرکت‌های تولیدی، به وضوح نمایان است. در سطح ملی نیز با قوت تمام عمل می‌کند. اگر مناسبات نابرابر میان توده‌های «سرمایه» را آزمونی برای اصل «حاکمیت» بدانیم، در آن صورت «کانادا» را نباید کشوری مستقل فرض کرد. بهتر است واقعی بیندیشیم. با پایان گرفتن دوران استعمار، گروهی از کشورهای مستقل قدم به صحنه جهانی گذاشتند که دارای حق حاکمیت بودند اما، کم و بیش از نقاط ضعف فراوان رنج می‌بردند و می‌برند. بنابراین، یک کشور نمی‌تواند دارای حق حاکمیت باشد و در عین حال، نقاط ضعفی را نیز داشته باشد. به دلایل متعدد تاریخی، هند در مقطع کسب استقلال، کشور به نسبت ضعیف بود که در عین حال بورژوازی قدرتمندتری از دیگر کشورهای تازه استقلال یافته آسیایی و آفریقایی داشت. این بورژوازی، در نخستین سال‌های پس از استقلال، مشی حمایتگرانه را در کنار استفاده از وزنه‌ی اتحاد شوروی، به مثابه‌ی وزنه‌ی متعادل‌کننده در برابر کشورهای امپریالیستی، به‌طور هم‌زمان در پیش گرفت. در سال‌های اخیر، چهار عامل مختلف، موجب تغییر اساسی در این سیاست هند شد:

الف) بورژوازی هند، به آن‌چنان سطحی از انباشت سرمایه و پیچیدگی فنی رسید که می‌توانست ضمن ادامه‌ی ایفای نقش شریک کوچک‌تر در بهره‌برداری از بازار هند، از مزایای حاصل از به‌کارگیری فن‌آوری پیشرفته (که به وسیله‌ی سرمایه‌ی فراملیتی عرضه می‌شود) نیز بهره‌مند شود.

ب) اما، با وجود این سطح انباشت، بحران ساختاری سرمایه‌داری هند (از جمله بحران فراگیر مالی) به حدی رسیده است که بورژوازی هند ناچار به واگذاری امتیازاتی به سرمایه‌ی خارجی شده است.

ج) فروپاشی بلوک «کومکون»، بورژوازی هند را از وزنه‌ی متعادل‌کننده‌ی خارجی محروم ساخت و از قدرت چانه‌زنی آن در بازارهای بین‌المللی کاست.

د) بحران کنونی در جامعه‌ی هند، ریشه در فرسایش نهادهای اداری این کشور دارد. فساد گسترده‌ای که تقریباً دامنگیر تمامی احزاب بورژوایی هند شده خود نشانه‌ای از این روند انحطاطی است که در جامعه‌ی هند جریان دارد. مجمرعه شرایط فوق، تغییر سیاست بورژوازی هند را از یک استراتژی کاملاً حمایتگرانه به تسلیم کامل در برابر سرمایه‌ی امپریالیستی اجتناب‌ناپذیر ساخت.

۵. در مورد مسالهی کاست‌ها، نگارنده قصد ندارد نکات بدیهی را تکرار نماید و فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کند، کسی که در خانواده‌ی هند و به دنیا نیامده باشد، در نظام کاستی هند جایی ندارد. نگارنده هم درون سیستم کاستی هند به دنیا آمده و رشد کرده است و لذا، بی‌عدالتی و ظلم نهفته در بطن این نظام را با پوست و گوشت خود لمس کرده است. معهذاً، مایلیم به نکاتی در این رابطه اشاره

کنم که شاید مورد پند بعضی از محافل و اندیشمندان قرار بگیرد. مهم‌ترین نکته در رابطه با جامعه‌ی کاستی هند این است که سیستم کاستی بر اساس سلسله مراتب استوار است و در عین حال در هر سطح از این سلسله مراتب، از استقلال نسبی نیز برخوردار است. لذا، سیستم کاستی، هم به لحاظ افقی و هم از نظر عمودی، موجب گستری اجتماعی می‌گردد به همین دلیل است که تقسیمات کاستی، بسیار به تقسیم‌های طبقاتی شباهت دارند. اما، در عین حال هیچ تصادمی نیز میان این دو صورت نمی‌گیرد. دشواری درک سیاست‌های کاستی در هند، در این جاست که حادثه‌ترین برخوردها، دست‌کم در مناطق شمالی هند که نگارنده بیش‌تر با آن‌جا آشنایی دارد، میان کاست‌ها و زیرکاست‌هایی (Sub-casts) صورت می‌گیرد که بسیار به یک‌دیگر نزدیکند و نه میان کاست‌های پایینی و بالایی جامعه.

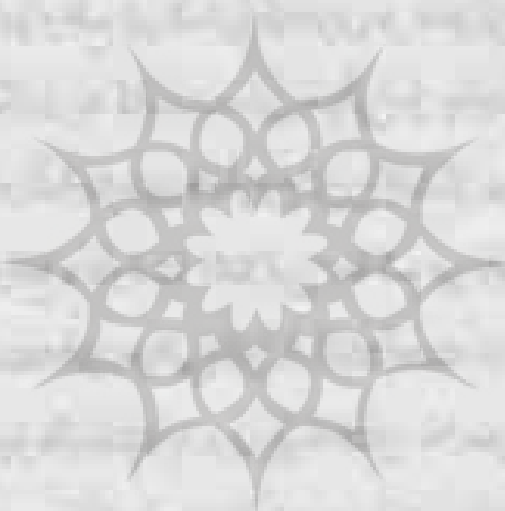
به این ترتیب، کاست‌های بالایی جامعه، همیشه با دامن‌زدن به خشم کاست‌های پایینی علیه کاست‌های میانی، ضمن تحکیم کردن اتحاد میان کاست‌های فوقانی، از رویارویی با محروم‌ترین اقشار جامعه نیز طفره می‌روند. در «اوتارپرادش» که بزرگ‌ترین ایالت هند محسوب می‌شود، حزب «بهاراتیاجاناتا» (BJP) که در واقع پوشش ظاهری و دموکراتیک برهمنیسم فاشیست‌گراست، در میان صفوف خود خیل وابستگان به کاست‌های میانی و پایینی را پذیرفته است. این حزب، اکنون در ائتلاف با حزب (BSP) که نماینده‌ی محروم‌ترین اقشار در سیستم کاستی هند است، قدرت ایالتی را به دست گرفته است. در واقع، دولت ائتلافی حاکم بر «اوتارپرادش» نماینده‌ی اتحاد کاست‌های بالایی و پایینی علیه کاست‌های میانی این ایالت است.

۶. سخن گفتن از ناسیونالیسم، بدون پرداختن به سرمایه‌داری ممکن نیست. همین قدر کافی است بدانیم که ناسیونالیسم، یک ایدئولوژی طبقاتی نیست و چهره‌ی سیاسی ناسیونالیسم در هر مقطع، به ماهیت بلوک قدرتی بستگی دارد که ناسیونالیسم را مطرح کرده و آن را در خدمت اهداف و منافع خویش به کار می‌گیرد. بر این اساس، ناسیونالیسم می‌تواند به همان اندازه مترقی باشد که ارتجاعی است. یک ناسیونالیسم می‌تواند در یک زمان، هم بیانگر گرایش‌های مترقی باشد و هم اهداف و امیال ارتجاعی را دنبال نماید. این فرآیند متناقض، هم اکنون دو جناح در هند مشاهده می‌شود.

تاریخ یوگسلاوی امروز نمونه بارزی از تحول این دو نوع ناسیونالیسم است. کشوری که از مبارزات ضد فاشیستی سر به در آورد، تمایلات درون‌نگرانه و جهان‌گرایانه را توأمان دارا بود فروپاشی این کشور با ملت‌های مختلف، حاصل مستقیم شکست سوسیالیسم و به قدرت رسیدن نخبگان جدید در این کشور بود. این نخبگان، سیاست «پاکسازی قومی» را زیر لوای «حق تعیین سرنوشت خود» با جدیت به اجرا درآوردند. این پدیده، فقط به صرب‌ها محدود نمی‌شود، بلکه «کرووات‌ها»، «بوسنیایی‌ها» و اخیراً «کوزوویی‌ها» را نیز شامل می‌شود. اعمال جنایتکارانه ملت

بزرگ‌تر، نباید بهانه انجام اعمال جنایتکارانه به وسیله‌ی ملل کوچک‌تر قرار گیرد. به نظر نگارنده، کشور که در ۱۹۴۷ تحت نام هندوستان شکل گرفت، به لحاظ کثرت قومی، شباهت بسیار به یوگسلاوی داشت و هر دو کشور نیز از درون یک جنگ قهرمانانه سر به در آوردند. دو تجربه بزرگ از کشورهایی با ملت‌های مختلف در سده‌ی حاضر (یوگسلاوی و اتحاد شوروی) اکنون شکست خورده و این کشورها به کشورهای متعدد تقسیم شده‌اند. اکنون چه باید کرد که هند نیز به سرنوشت این دو کشور دچار نشود؟ تنها راه چاره، منزوی کردن گرایش‌های فاشیستی قدرتمندی است که با سرعت در راه قبضه کردن قدرت در جامعه‌ی هند گام بر می‌دارند.

از: Monthly Review



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی